روزنامه همدلی
روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران
سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۴۰۲ _ ۱۸ رجب ۱۴۴۵_ ۳۰ ژانویه ۲۰۲۴- شماره ۲۳۵۳ _ سال هشتم
۸ صفحه _ قیمت ۱۰۰۰۰ تومان _ ضریب کیفی ۶۱۴
t.me/HamdeliNews newspaper.hamdeli@gmail.com hamdelidaily.ir
صاحب امتیار , مدیر مسئول: ولی‌الله شجاع‌پوریان سردبیر: جلال خوش چهره
چاپ: صمیم ۴۴۵۳۳۷۲۵ - ۰۲۱ توزیع: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۱۹۳۳۰۰۰
تهران- خیابان مطهری- نرسیده به تقاطع سهروردی- خیابان سنندج
خیابان زاهدان- پلاک ۸- واحد ۲- تلفکس: ۰۲۱۸۸۸۳۹۴۵۱ - ۰۲۱۸۸۸۴۹۸۴۳

با شاعران امروز

شب نشینی در تقویم

مسعود سیفی

خوابِ ندیده مان به تماشا نمی‌رسد
دست دراز درد به حاشا نمی‌رسد
این خوابنامه قصه ی تعبیر هرشب است
خوابی ست عمرما که به فردا نمی‌رسد
ماز تبار شبزدگانیم ، بامداد
بیهوده وعده می دهد اما نمی‌رسد
خورشید دیده بود که تقویم ما شبی ست
تاباند ماه را ؛ نه به هر جا نمی‌رسد!!
خواب آن پرنده ای ست که رنگ اش پریده است
اینگونه شد که رنگ به رویا نمی‌رسد
رویا همینکه خواب ببینیم نیست، که
گاهی از اوست خوابِ چشم ها نمی‌رسد
هرچه کتاب دیده ای ، تعبیر چُرت بود
تعبیر خواب روز ، به معنا نمی‌رسد!!
ته مانده های عمرا ، چه قد مانده از نفس؟
یکجا توان کشید؟ به یکجا نمی‌رسد!!؟
تعبیرِ ابن_سیرین، درد گرسنه نیست
این شَعرِ خوابگرد به پایان نمی‌رسد

کتاب

تاریخ خلیج فارس (بنادر و جزایر ایران)» منتشر شد

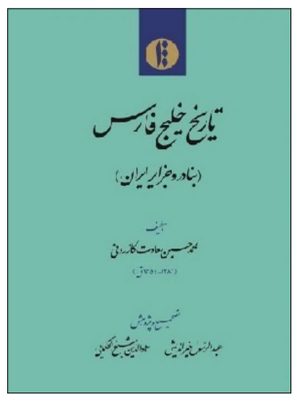

کتاب «تاریخ خلیج فارس؛بنادر و جزایر ایران» تألیف محمدحسین سعادت کازرونی، با تصحیح و پژوهش عبدالرسول خیراندیش و عمادالدین شیخ‌الحکمایی از سوی مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب با همکاری نشر کازرونیه و شرکت پتروشیمی بندر امام منتشر شد. کتاب تألیف محمدحسین سعادت کازرونی (زاده ۱۲۸۲ ق در نجف و درگذشته ۱۳۵۴ ق در شیراز) است. این کتاب دومین اثر او پس از کتاب تاریخ بوشهر (انتشار ۱۳۹۰ ش) است. به رغم گذشت حدود یکصد سال از تألیف این کتاب، نظر به اشراف نویسنده به تاریخ و فرهنگ ایران، نگاه نو و حضور جدی او در عرصه فرهنگ و سیاست، این اثر همچنان می‌تواند برای تاریخ خلیج فارس و جزایر آن و حتی برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اقتصادی در حوزه جنوب ایران مهم باشد. یگانه نسخه این اثر که متعلق به کتابخانه علی‌اصغر حکمت بوده است اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود.شیخ‌الحکمایی در پیشگفتار این اثر با اشاره به آثار سعادت کازرونی می‌نویسد که نویسنده نخست تصمیم داشته که مجموعه بنادر و جزایر خلیج ایران را در یک مجموعه تدوین کند، اما چون بخش مربوط به تاریخ بندر بوشهر بسیار حجیم‌تر از بقیه بنادروجزایر از آب درآمده بود، تاریخ بوشهر را از بقیه متن جدا می‌کند و با یک مقدمه تقریباً مشترک، برآن می‌شود که بخش بنادروجزایر را به کتاب مستقل تبدیل کند.

وی این‌طور ادامه می‌دهد که نیافتن فرصت کافی برای تکمیل جزئیات و تدوین نهایی هر دو کتاب از سوی نگارنده، کار تصحیح را با مشکل مواجه کرده است؛بنابراین نسخه چاپی اثر حاضر، تصحیح به معنای مصطلح آن نیست. چرا که نسخه خطی موجود را بیشتر باید یادداشت‌هایی به قصد تألیف دانست تا یک نسخه نهایی.

عبدالرسول خیراندیش در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشته است، بیان کرده که نوشتن این کتاب یک دوره بیست ساله از میانه پادشاهی احمدشاه تا میانه پادشاهی رضاشاه به درازا کشیده است.این هنگام سعادت در بوشهر اقامت داشت.این استاد تاریخ دانشگاه شیراز درباره ارزش تألیف این اثر عنوان می‌کند که‌این کتاب پس از گذشت سال‌ها، همچنان دارای اعتبار و قابل اعتناست.زیرا به واقع نویسنده محقق و متفکر آن آگاهی تاریخی شگفت‌انگیزی را در تفسیر گذشته پشت سر گذاشته، تبیین روزگار خویش و تشخیص آینده‌ای که فرا می‌رسید، از خود نشان داده است.تجربه روابط ایران و انگلیس در دوره صفویه، دوم آنچه که طی جنگ جهانی اول و پس از آن رخ داد و دیگری پدیدار شدن افق تحولاتی که در حال چهره بستن بود از نکات قابل ذکر در این اثر است. کتاب در سه فصل از سوی سعادت کازرونی تألیف شده است.فصل نخست در موقع جغرافیایی و احوالات طبیعی و امور سیاسی و اقتصادی و تفسیمات مُلکی سواحل خلیج ایران است. در این فصل آن طور که از نامش پیداست به حدود طبیعی، اوضاع و تشکیلات و اهمیت خلیج فارس در نظر سلاطین قدیم پرداخته است. فصل دوم شرح تاریخ و وقایع ماضیه و حوادث جاریه بنادر مهمه خلیج فارس ایران و توجه دوَل اروپایی به خلیج ایران است.سعادت در فصل سوم به جزایر خلیج پرداخته است.

گردشگری

روستای هدف گردشگری «قطرم»، ماسوله‌ای در دل کویر

شهرستان بافق با روستاهای گوناگون و آب و هوایی متنوع، کلکسیونی زیبا از روستاهای ایران را در خود جای داده است.دره قطرم، شادکام و باجگان در ناحیه بافق از نخستین کانون‌های زندگی و تجمع انسانی در منطقه به‌حساب می‌آید.دراین میان، روستای قطرم بافق، روستایی دست‌نخورده و از بهترین روستاهای توریستی استان یزد به لحاظ تنوع منابع طبیعی و انسانی است. این روستا دارای آب وهوای خوش، مزارع، باغات و منازل مسکونی در دامنه آفتاب‌گیر به صورت پلکانی است. قطرم ازنظر موقعیت ریاضی در عرض جغرافیایی ۳۱درجه و ۲۳دقیقه و طول جغرافیایی ۵۴درجه و ۴۸دقیقه قرار دارد، این روستا از توابع بخش مرکزی بافق و در فاصله ۴۶کیلومتری جنوب شرقی شهر بافق قرارگرفته است.ازنظر موقعیت طبیعی در دامنه غربی کوه‌های باجگان در ارتفاع ۱۵۴۰متری و در دره‌ای کوهستانی با جهت غربی و شرقی به شکل طولی و متمرکز متناسب با شکل دره به وجود آمده و مزارع باغات منازل مسکونی در دامنه آفتاب‌گیر به صورت پلکانی نمایی زیبا و دیدنی به این روستا داده است.روستای قطرم از نظر آب وهوایی وضعیتی بسیار نادر و منحصربه‌فرد را دارد.بطوریکه در فاصله کم در داخل روستا تفاوت چشمگیر دمایی وجود دارد. قدمت این روستا را قبل از پیدایش تمدن کاریزی می‌دانند و وجود قبرستان بسیار قدیمی در ورودی روستا از دلایل و عوامل دیگر سابقه دیرینه سکونت در قطرم است.این روستا در درون دره‌ای واقع‌شده و اطراف آن کوه‌های بلند نمایان است،بخشی از کوه بر اثر گذر زمان و فرسایش تغییر شکل داده و از بافت اصلی جداشده و شکلی همچون دسته هاون دارد و در بین اهالی«جوغن»نامیده می‌شود.حصار حفاظتی روستا کوه‌های کوهستانی مرتفع است که درگذشته امنیت روستا را تأمین می‌کرده و امروزه مناسب کوهنوردی و سنگ‌نوردی است. باغ‌ها و کشتزارهای قطرم همگی پلکانی است و ازاین‌رو، قطرم را «ماسوله کویر» نامیده‌اند، مزارع و باغات و منازل مسکونی در دامنه آفتاب‌گیر به صورت پلکانی نمایی زیبا و دیدنی به این روستا داده است.این روستا بافت تاریخی متفاوتی دارد و خانه‌های سنگی آن، همانند باغ‌ها و مزارعش بافتی پلکانی دارند و درب ورودی آن‌ها کوتاه و کوچک است. کوچه‌های این روستا همگی مسقف و غیر هم‌سطح هستند، که این کوچه‌ها آشتی‌کنان نامیده می‌شوند و مردم روستا برای در امان ماندن از گرمای تابستان و برف سنگین زمستان و همچنین تأمین امنیت روستا کوچه‌ها را مسقف کرده‌اند. در کنار جاذبه‌های طبیعی این روستا، گونه‌های جانوری و گیاهی متنوع و نادری در دامنه کوه‌ها و اطراف روستا دیده می‌شود و چشم هر بیننده‌ای را مجذوب خود می‌کند. این روستای خوش آب و هوا در دره‌ای میان کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده واقع‌شده و دارای آب و هوای چهار فصل است، به طوری‌که در این روستا درخت خرما که ویژه مناطق گرمسیری است، روئیده و از سوی دیگر درختان بادام، زردآلو و گردو که خاص مناطق سردسیری است، برگ‌های زیبا و شکوفه‌های خود را به نمایش گذاشته است. درختان ارس، بنه، انجیر کوهی و گیاهان دارویی آنغوزه و زیره از پوشش‌های گیاهی اطراف روستا است. تنوع گونه‌های جانوری همانند بز، قوچ، کل، میش، کبک، تیهو و به‌علاوه کوه‌ها و بیابان‌های اطراف روستا زیستگاه گونه بسیار خاص، نادر و در خطر انقراض یوزپلنگ آسیایی است.

ادبیات

ناگفته‌های شعر (۵)

ضعف در تألیف و ترجمه

فیض شریفی
منتقد و پژوهشگر ادبیات

از نگاه من، ما در شعر منزلتی نداریم. اگر داشتیم اکنون یکی‌دو نوبل می‌گرفتیم. می‌دانید چرا نمی‌گیریم؟ چون زبان‌مان مهجور افتاده. چون آنتولوژی را رعایت نمی‌کنیم، چون مجری اندیشه‌های آن‌هایی هستیم که از آن‌ها فن و مضمون می‌گیریم. من واقعاً می‌گویم که شاعران شعر زمان ما از اروپایی‌ها بهتر شعر گفته‌اند ولی یا ترجمه به خط قرمز می‌خورد و مترجم نمی‌تواند شعر صناعتمند نیما و فروغ و مابقی را ترجمه کند؛ یا می‌خورد به خط زرد که آن‌هم شعر ریتمیک است که هنگام ترجمه چیزی از آن باقی نمی‌ماند.و مسئله دیگر شعر انقلاب اسلامی است که چنته‌اش خالی مانده چون دیگر جنگی در میان نیست که شعر حماسی بگوید. بیشتر آن‌ها هم به جوک و طنز روی آورده‌اند. این‌ها را که گفتم جمع کن و جایگاه شعر را پیدا کن. ببین دوست عزیز و اندیشمند من، فکر و فلسفه باید در ده تا بیست درصد شعر تخمیر شود. مساله اصلی شعر، اول عاطفه است بعد تخیل سپس وزن و اندیشه.

یکی از شاعران می‌گفت: «شعر من فلسفی است، چون کسی نمی‌فهمد از آن استقبال نمی‌شود.»، گفتم به فرض که درست می‌گویی. می‌توانی با زبان روزمره و به زبان عوام به من بگویی می‌خواهی چه بگویی؟ خب به نثر فلسفه و تفکر خود را بیان کن. چطور خیام و مولوی به شعرگفته اند و همه می‌خوانند و حتی وقتی نمی‌فهمند لذت می‌برند ولی وقتی تو می‌گویی همه فرار می‌کنند. جایگاه نقد، پژوهش و تحلیل کجاست و آیا به نظرتان ما در این زمینه‌ها ضعف نداریم یا مسئله را جدی نگرفته‌ایم؟ اگر آثاری هم هست چرا به‌خوبی دیده نشده به‌خصوص از طرف مخاطبان اصلی. حالا خوب شد که این سوال افتاد در ردیف چهارم. درست است که ما اهمال کرده‌ایم ولی متوجه این موضوع هم باشید که هرچه پول بدهی آش می‌خوری. مگر درزمینه شعر کامل شده‌ایم که در نقد ضعف داریم.

داستانک

قاب عکس

مرضیه محمدشاهی
داستان نویس

چقدر خوابم می‌آید.گوشت تنم به استخوانم سنگینی میکند.نور مردمک چشمهایم را نشانه گرفته است.دلم میخواهد پتو را روی سرم بکشم و تا ابد بخوابم. وای باز هم صدای جیغ میشنوم. این دیگر کیست؟به اطرافم نگاه می‌کنم. در میان جمعیت دنبال کسی میگردم که مرتب خودش را بر زمین می‌زند و موی سرش را مشت مشت می‌کند. مادر شوهرم است.

یک لحظه چشم در چشم من میشود. به سمتم می‌آید.دستهایش را دور گردنم حلقه می‌کند و سنگینی بدنش را روی شانه ام می‌اندازد.صدای گریه و جیغش پرده گوشم را به لرزه در می‌آورد.خودم را به زور از آغوشش جدا می‌کنم و نگاهش میکنم.چشمهایش کاسه خون شده.

دستی روی صورتم می‌کشم خشک است. مادر شوهرم مات و مبهوت نگاهم میکند.انگار زیر لب چیزی می‌گوید و از جلوی صورتم بلند میشود.یکدفعه سکوت سنگینی بر خانه حاکم میشود.گوشهایم از سکوت سوت میکشد.خاله زهرا را می‌بینم که در گوش مادرم زمزمه میکند.مادرم بلند می‌شود و به سمتم می‌آید.روی صورتم خم میشود و آرام میگوید:گریه کن.زشته جلوی فامیل.به صورت مادرم نگاه می‌کنم و لبخند میزنم.مادرم اخم می‌کند و بازویم را می‌فشارد.گوشت تنم تحمل یک نیشگون را هم دیگر ندارد. تا مغز استخوانم تیر میکشد.عنکبوت سنگینی روی تارهای حنجره‌ام نشسته و اجازه ارتعاش نمیدهد.چشمهایم را میبندم.شاید درد آب راهی پیدا کند و از وجود خارج شود.اما نه.سد سیمانی جلوی دیدگانم را گرفته است.به دور و برم نگاه میکنم.زنی که نمیشناسمش در گوش زن همسایه پچ پچ می‌کند. زن همسایه مثل عقرب گزیده ها هراسان میگوید:نه وضع مالیش که خوبه.باید بشینه وبچه ش رو بزرگ کنه.دلم نمی‌خواهد این غریبه را در خانه‌ام ببینم. صورتم را بر میگردانم.عکس مسعود را روی طاقچه میبینم.

با مسعود چشم در چشم میشوم.دلم میریزد.باز هم امروز عاشقش شدم.امان از خنده‌هایت مسعود که ده سال است مرا اسیر خودش کرده است. در میان سفیدی گلایلها صورت قاب گرفته مسعود خودنمایی میکند.چه عکس زیبایی.گمانم برای یکسال پیش باشد.تیشرت نارنجی رنگش را در سفر شمال خریده بود. چقدر نارنجی به پوست سفیدش می آید. اصلا تیشرت نارنجی با آبی دریای پشت سرش سر جنگ دارد.راستی چرا عکس مسعود تنها را گذاشته اند؟ مگر در این عکس من کنارش نه ایستاده بودم.چرا مرا حذف کرده اند؟باز هم صدای مادر شوهرم می‌آید.این زن چقدر توان جیغ زدن دارد. نگاهم را از صورت قاب گرفته مسعود برمیدارم. به زنهایی که در خانه‌ام نشسته اند نگاه می کنم.زنی که شاید فامیل باشد با دستمال آب بینی‌اش را می‌گیرد و میگوید:زنش که شوهر میکنه. بچه اش هم بزرگ میشه.حیف خودش که رفت. چقدر این زن از زندگی من دور است.صورتم را برمیگردانم.خاله زهرا لیوان آب قند در دست دارد و تند تند هم میزند.چرا اینها با جیغ و گریه هایشان حواس مرا از مسعود پرت میکنند؟ باز هم به صورت قاب گرفته مسعود نگاه میکنم.چه سفر خوبی بود. پسر ۵ساله مان چقدر روی این شن‌ها قلعه درست کرد و آب بازی کرد.راستی پسر ۵ساله مان هم در این عکس بود.او را هم حذف کرده اند؟اصلا چه عکس زشتی شده.عکسی که من و مسعود و پسرمان کنار هم نباشیم که عکس نیست.کاش بروم و یک عکس جدید از آلبوم بیاورم که هر سه تایمان داریم در آن میخندیم.

وای پاهایم خواب رفته.کمی که سنگینی پاهایم از بین برود می‌روم و عکس را عوض میکنم.نزدیک ظهر است.چرا مسعود زنگ نمیزند.مگر دیشب که رفت بندر تا برای مغازه‌اش جنس جدید بیاورد نگفت که صبح تا رسید به من زنگ میزند.چرا هنوز زنگ نزده؟دلم شور میزند.کاش به خواهرم بگویم شماره مسعود را بگیرد.چه همهمه ای. خواهرم را هم پیدا نمیکنم. زنی که چادر سیاه پوشیده در خانه ام نشسته و حرف میزند.صدایش را می‌شنوم. میگوید:فکر نکنم بچه رو به زن بدن.حتما مادر شوهرش بچه رو ازش میگیره.این زن راجع به چه کسی حرف میزند؟سرم درد می‌کند.

انگار پوتکی را روی شقیقه ام گذاشته باشند مرتب تیر میکشد.خاله زهرا مرتب قاشق را در لیوان آب هم میزند. دیگر قندی نمانده که در آب حل شود. سراسیمه به سمتم می آید.و لیوان را جلوی صورتم می‌گیرد و می‌گوید: بخور خاله.بخور دردت به جونم...به صورت خاله نگاه میکنم.در دلم میگویم:چرا من باید آب قند بخورم؟خاله به زور لیوان را به لبهایم نزدیک میکند.شیرینی آب قند را در دهانم حس می‌کنم. اما عنکبوت سنگین راه گلویم را بسته.

آب قند را تف می‌کنم و تمام لباسم شیرین میشود.عمه ثریا بالشت به دست به سمتم می آید. این بالشت مسعود است. همان که سرش را روی آن میگذارد و راحت می‌خوابد. راستی دیشب مسعود کجا خوابیده؟بدون من اصلا خوابش برده؟عمه ثریا آن را کنار دستم میگذارد و میگوید: دراز بکش جان عمه...چقدر امروز همه مهربان شده اند.نازم را میکشند. سرم را روی بالشت مسعود میگذارم.بوی مسعود را می‌دهد.

چشمم باز به صورت قاب گرفته مسعود می‌افتد.چقدر صورت مسعود معصوم است.وقتی برای پاگشای دخترخاله ام به خانه شان رفته بودیم مسعود همینقدر معصومانه نگاهم میکرد.آن روز فکرش را هم نمی‌کردم که با دخترخاله ام.جاری شوم. انگار چشم‌های مسعود اشک دارد. خدا کند مسعود گریه نکند.اگر گریه کند من هم گریه میکنم.صدای مسعود را می‌شنوم. صورتم را به سمت صدا برمیگردانم.اما نه برادر مسعود است.سیاه پوشیده و مرتب زمین میخورد.عمه ثریا به سمتش میرود و زیر بغلش را میگیرد. برادر مسعود تلوتلوخوران به سمتم می‌آید. به صورت رنگ پریده اش نگاه میکنم. مادرشوهرم باز هم حواسم را پرت میکند. تمام صورتش را با ناخن زخم میکند.و گوشه سالن بر زمین می‌افتد. برادر مسعود نگاهم می‌کند و بدون اینکه حرفی بزند صورتش را برمی‌گرداند و سراسیمه از خانه خارج میشود.زنی با ناخن‌های لاک زده با زنی دیگر حرف می‌زند. صدایش را میشنوم:نه بابا برادر شوهر مجرد داره. زن همون میشه.بچه به عموش بگه بابا بهتره تا به یه غریبه... من این زن‌ها را نمیشناسم.چرا درِ خانه‌ام به روی این زنها باز شده؟.یادم آمد اذان صبح بود که مادرم زنگ در خانه را زد.گیج خواب بودم و از وحشت شنیدن زنگ‌های مکرر چند بار زمین خوردم تا در را باز کردم.مادرم بغلم کرد و گریه میکرد.و مرتب مسعود را صدا می‌زد.

فقط همین را به یاد دارم.من ادامه خوابم را در آغوش مادرم دیده بودم. دلم برای مسعود تنگ شده.به صورت قاب گرفته مسعود نگاه میکنم.این لکه سیاه چیست که گوشه قاب افتاده است. بلند می‌شوم و قاب عکس را از طاقچه برمیدارم.دلم میخواهد لکه سیاه را پاک کنم.هر چه محکم تر پیراهن بنفش رنگم را روی قاب میکشم لکه سیاه پر رنگ تر میشود.و سیاهی اش پیراهنم را میگیرد. مادر شوهرم جیغ میزند و کلمات نامفهوم میگوید.زنی که فکر میکنم میشناسمش پوز خند میزند و میگوید:دیوونه شده... پیراهنم را محکمتر روی قاب میکشم. این لکه سیاه باید پاک شود.اگر پاک نشود سیاه چاله میشود.و خوشبختی و زندگی ام را می‌بلعد. محکم و محکمتر دستم را روی قاب میکشم. قاب در دستم می‌شکند. صورت مسعود غرق در خون می‌شود.

دریچه

ایرین ترندافیلوف - بلغارستان

جزئیات سعدی

جان من! جان من فدای تو باد
هیچت از دوستان نیاید یاد
می روی و التفات می‌نکنی
سرو هرگز چنین نرفت آزاد
آفرین خدای بر پدری
که تو پرورد و مادری که تو زاد
بخت نیکت به منتهای امید
برساناد و چشم بد مرساد
تا چه کرد آن که نقش روی تو بست
که در فتنه بر جهان بگشاد

مجازستان

- امروز کارنامه رو به پدر دانش‌آموز دادم و بعد از دیدن وضعیت دانش آموز فرمودن ایراد یا از معلمه یا از مدرسه! من دکترا دارم و دخترم باید بهترین باشه، یک درصد خودش و بچه رو سهیم نکرد! گفتم قبلا اطلاع دادم شرایطش عالی نیست!پارسال درسش چطور بوده؟ گفت متاسفانه پارسالم معلم خوبی نداشت! (دختر همسایشونم)
- دکترا تو ایران دائم تعرفه شونو با دکترای آمریکا مقایسه میکنن. ولی هیچ وقت نمیگن دکترای امریکایی ۱۰ساله تعرفه شون زیاد نشده اما تو ایران سالی ۱۰-۲۰درصد زیاد میشه. اهان براتون سود نداره باشه باشه. (Ali Afrasiabi)
- ازتون خواهش میکنم تمام تلاشتونو بکنید تا اطرافیانتون متوجه بشن که شما، با هر شرایطی کنار نمیایید و هر اشتباهی رو قرار نیست ببخشید، همون نقطه ای که دیگران حس کنن شما تحت هر شرایطی قراره باهاشون بمونید، به خودتون و غرورتون و خواسته هاتون و شخصیتتون بگید. (Konnje)
- تو لحظه های قشنگ زندگیتون سعی کنید از اون لحظه لذت ببرید، اینکه دوربین می‌ذارید و همه حواستون به دوربینه که فیلمش خراب نشه فقط کارو خراب میکنه، مهم این نیست ما ببینیم و خوشمون بیاد مهم اینه خودت لذت ببری. (بار-هس)
- یکی از دوستام (متخصص قلب و عروقه) دو روز در هفته میومد درمانگاه روبروی داروخونه رایگان ویزیت می‌کرد، بعد از گذشت یکسال و نیم از طریق یکی از بیمارا که گفته آقای دکتر ما نداریم پول ویزیت بدیم متوجه شده درمانگاه پول می‌گرفته ولی به این نمی‌گفت!، جدی چطوری اینقدر عوضی‌اید؟ (Sab)

حاشیه فناوری

خوردن سالاد فضایی می‌تواند فضانوردان را بکشد!

پژوهشگران آمریکایی در پژوهش جدیدی در مورد خطرات ناشی از عوامل بیماری‌زا هشدار داده‌اند که ممکن است روی سبزیجات پرورش‌یافته در فضا وجود داشته باشند. پژوهش جدید «دانشگاه دلاویر» نشان می‌دهد کاهویی که در شرایط گرانش صفر رشد می‌کند، در فضا بیشتر از روی زمین در برابر عفونت‌های ناشی از باکتری‌هایی مانند «اشریشیا کلی» و «سالمونلا» حساس است. این پژوهش نشان می‌دهد کاهویی که در شرایط مشابه محیط بی‌وزن «ایستگاه فضایی بین‌المللی»(ISS) رشد کرده، بیشتر مستعد ابتلا به عفونت‌های ناشی از پاتوژن‌های انسانی است. کاهو بیش از سه سال است که در اتاقک‌های هیدروپونیک ایستگاه فضایی بین‌المللی رشد می‌کند و به طور منظم برای تغییر دادن رژیم غذایی فضانوردان از آرد نان تورتیا و قهوه پودرشده به سبزیجات استفاده می‌شود. با وجود این، پژوهشگران نگران هستند که شیوع بیماری‌های ناشی از غذا در ایستگاه فضایی بین‌المللی، مأموریت را از مسیر خود خارج کند، زیرا ایستگاه فضایی بین‌المللی، محل سکونت باکتری‌ها و قارچ‌های بیماری‌زاست.

پژوهشگران دانشگاه دلاویر، کاهو را در شرایط مشابه محیط بی‌وزن ایستگاه فضایی بین‌المللی پرورش دادند. آنها دریافتند منافذ ریز برگ‌ها و ساقه‌هایی که گیاهان برای تنفس از آنها استفاده می‌کنند، معمولا زمانی دفاع کردن از گیاه را آغاز می‌کنند که گیاه یک عامل استرس‌زا مانند باکتری را در نزدیکی خود احساس کرده باشد. با وجود این، زمانی که پژوهشگران باکتری‌ها را در شرایط شبیه‌سازی‌شده ریزگرانش به کاهو اضافه کردند، متوجه شدند که سبزی‌های برگ‌دار به جای بستن روزنه‌های خود، آنها را باز می‌کنند. آنها دو مقاله را درباره این پژوهش نوشتند. «نوح توتسلاین» پژوهشگر ارشد هر دو مقاله گفت: روزنه‌های کاهو زمانی باز مانده بودند که ما به صورت غیر منتظره به آنها یک عامل استرس‌زا را ارائه کردیم. پژوهشگران در نهایت دریافتند که سالمونلا می‌تواند در شرایط ریزگرانش شبیه‌سازی‌شده راحت‌تر از شرایط معمولی روی زمین به بافت برگ حمله کند. «کالی نیل»، استاد «مؤسسه زیست‌فناوری دلاویر» در دانشگاه دلاویر گفت: ما باید برای کسانی که اکنون در ایستگاه فضایی بین‌المللی زندگی می‌کنند و کسانی که ممکن است در آینده در آنجا زندگی کنند، آماده باشیم و خطرات موجود در فضا را کاهش دهیم. ما باید تعامل بین پاتوژن‌های انسانی را با گیاهان پرورش‌یافته در فضا بهتر درک کنیم. به گفته پژوهشگران، این موضوع مهم است؛ زیرا به زودی افراد بیشتری در فضا زندگی خواهند کرد و پرورش کاهو در محیط‌های هیدروپونیک نسبتا آسان است. نیل گفت: کار کردن با دانه‌های استریل‌شده، راهی برای کاهش دادن خطرات ناشی از میکروب‌های روی گیاهان است، اما ممکن است میکروب‌ها در محیط فضا باشند و از این طریق به گیاهان نفوذ کنند. این پژوهش در مجله‌های «Scientific Reports» و «npj Microgravity» به چاپ رسید.